

واشو و معماها (پازل ها)

واشو یک میمون است او در یک آزمایشگاه زندگی می کند . آزمایشگاه محلی است که مردها و زن ها روی میمون ها و سایر جانواران مطالعه می کنند . آنها روی حیوانات مطالعه میکنند که بفهمند چطور یاد می گیرند . روزی یک مرد معمایی (پازل) را در قفس واشو گذاشت . واشو مجبور بود معما (پازل) را از یکدیگر جدا کند . هر دفعه که آن را درست انجام می داد ، مرد یک تکه موز به او می داد . آن پاداش او بود . واشو تکه های موز را نمی خورد . او فقط آنها را آنجا می گذاشت . مرد معما را سخت تر کرد . اما واشو به زودی یاد گرفت آن را از هم جدا کند . سپس موزهای آن مرد تمام شد . حالا چه ؟ آیا او بدون پاداش به حل معما ادامه می داد ؟ واشو به او نگاه کرد . او (واشو) منتظر ماند . مرد معمای بعدی را به او داد . واشو آن را از هم جدا کرد . سپس یک تکه موز را برداشت او آن را از قفس برای مرد بیرون گذاشت . و این (موضوع) همچنان ادامه یافت . مرد معمایی به واشو می داد و او (واشو) یک تکه موز پس می داد . او (واشو) ادامه داد تا اینکه همه موزها را پس داد . واشو آن روز معماهای جدید زیادی یاد گرفت و آن مرد هم چیزی آموخت . او فهمید بعضی از میمون ها معما را فقط برای بدست آوردن غذا حل نمی کنند . آنها معماها (پازل ها) را به خاطر سرگرمی حل می کنند (انجام میدهند) . درست مثل من و شما .

درس دوم

طرف دیگر ماه

آیا شما می دانستید که یک طرف ماه همیشه روبه زمین است ؟ مردم سالهای زیادی به ماه نگاه می کردند و فقط یک طرف آن را می دیدند به نظر می رسید که طرف دیگر ماه یک راز باشد . اما طولی نکشید اوضاع تغییر کرد . مردم درباره آن طرف ماه که می توانستند ببینند زیاد می دانستند . آنها می دانستند آن (ماه) هوا ، آب یا زندگی گیاهی ندارد . آن کوههای بلند و جاهای مسطحی به نام دریا داشت . حفره های زیادی روی آن وجود داشت . حفره ها به وسیله تخته سنگهای خیلی بزرگی ساخته شدند . تخته سنگ ها از فضا روی ماه افتادند . بعضی از حفره ها خیلی وسیع بودند . آنها دیواره هایی به بلندی ساختمانی های بلند داشتند . اما طرف دیگر ماه چطور ؟ آن شبیه چه بود ؟

در سال ۱۹۵۹ یک سفینه روسی به دور ماه چرخید هیچ انسانی داخل سفینه نبود . اما دوربینهایی وجود داشتند که عکس هایی از طرف دیگر ماه می گرفتند . بعداً سفینه های دیگر عکس های بیشتری گرفتند

. ما دیدیم که طرف دیگر ماه بسیار شبیه طرفی است که ما همیشه می بینیم . اما آن حفره های بیشتری دارد . آن جاهای مسطح کمتری دارد . بنابراین شما اکنون آنچه را مردمی که قبل از ۱۹۵۹ زندگی می کردند (و) نمی دانستند ، می دانید .

شما میدانید که در دو طرف ماه چیست !

درس سوم

شهر اسباب بازی هلند

شاید شما هواپیما یا اتومبیل های اسباب بازی ساخته اید . شاید شما مزارع اسباب بازی رادیده باشید . در هلند یک شهر اسباب بازی است. در آن شهر ساختمانها کوچک هستند. اما تعداد زیادی از آنها (ساختمان ها) وجود دارد . شما میتوانید در تمام خیابانها قدم بزنید اما ممکن است سه ساعت طول بکشد . آن نشان می دهد شهر چقدر بزرگ است . شهر از نمونه های کوچک ساخته شده است . (در شهر) مغازه و مزارع وجود دارند . مدرسه و کلیسا (نیز) وجود دارد . مردم اسباب بازی (آدمکها) خیلی کوچک هستند . آنها خیلی از انگشت شصت شما بزرگتر نیستند . خانه ها خیلی بلند نیستند . آنها ممکن است تا کمر شما برسند در یک پارک یک چرخ و فلکی وجود دارد که شما می توانید در دستتان نگه دارید . یک فرودگاه در شهر اسباب بازی وجود دارد که هواپیماهایش به اندازه واگن یک بچه هستند . قایق های کوچک در کانالهایی که در حدود یک پا عرض دارد حرکت می کنند و اتومبیل ها با سرعت در بزرگراهها حرکت میکنند . قطارها روی (در امتداد) ریل های کوچک حرکت می کنند . حتی یک کالسکه طلایی وجود دارد . آن در حدود یک پا طول دارد ۸ اسب کوچک آن را می کشند . هنگام شب شهر روشن می شود . هزاران لامپ روشن کوچک وجود دارد . آنها شهر را روشن می کنند . این شهر برای دخترهایی که خانه های عروسکی را دوست دارند ، و پسرهایی که با قطارهای اسباب بازی بازی میکنند ساخته شد . و برای هر مرد یا زنی که زمان بچگی را به یاد می آورد .

درس چهارم

چارلز دیکنز و بچه های کوچک

سالهای خیلی پیش بچه های خانواده های فقیر مجبور بودند تا ساعت های زیادی کار کنند . آنها مجبور بودند خیلی سخت کار کنند . آنها در معادن ذغال سنگ و کارخانه ها کار می کردند . آنها پول زیادی بدست نمی آوردند . کارفرماهای آنها با آنها ظالمانه رفتار می کردند . برای بچه های کوچک زندگی

وحشتناکی بود . بسیاری از آنها مریض می شدند و می مردند . بعضی از این بچه ها فقط هفت سال داشتند . چارلز دیکنز در آن روزها کتاب می نوشت . او برای بچه های کوچک فقیری که در انگلستان ، جایی که او (چارلز دیکنز) زندگی می کرد ، احساس تاسف می کرد . بنا براین او داستانی نوشت . آن داستان درباره پسر کوچکی بود که مجبور بود از صبح تا شب کار کند . اسم آن پسر « الیور توئیست » بود . الیور بیچاره ! تمام چیزی که هر روز برای خوردن بدست می آورد سه کاسه سوپ آبکی بود . و او مجبور بود خیلی سخت کار کند . مردم وقتی این کتاب را خواندند گریه کردند . آن داستان غم انگیزی بود . آنها می دانستند الیور یک پسر کوچک واقعی نبود . اما آنها همچنین می دانستند که پسرها و دخترهای واقعی درست مانند الیور وجود دارند . آنها قوانینی را به وجود آوردند که بچه ها مجبور نباشند آنقدر سخت کار کنند . آنها قوانینی وضع کردند که می گفت نوجوانان نباید اصلاً کار کنند . امروزه وادار کردن بچه ها به کار در معادن و کارخانه ها خلاف قانون است . چارلز دیکنز کمک زیادی کرد . کتاب او به مردم نشان داد که چه چیز وحشتناکی در جریان بود . چارلز دیکنز دلیل خوبی برای کمک به آن بچه ها داشت . او وقتی یک پسر بچه بود مجبور بود برای کار کردن از خانه بیرون برود . او فقط ده ساله بود . او کتابش را نوشت تا اینکه بچه های دیگر بتوانند زندگی بهتری داشته باشند .

درس پنجم

پیرمرد کوچکی که نمی توانست بخواند

زمانی پیرمرد کوچکی بود که نمی توانست بخواند . او هرگز نمی خواست یاد بگیرد . همسر او همه غذاها (مواد غذایی) را می خرید . پیرمرد کوچک در خانه می ماند و از چوب اسباب بازیهای چوبی قشنگی می ساخت . بچه ها اسباب بازیهای او را دوست داشتند و به او نامه می نوشتند تا این حرف را بگویند . اما پیرمرد نمی توانست نامه های آنها را بخواند . روزی همسرش مجبور شد به سفری برود . او گفت : « شما باید امشب به فروشگاه بروید و غذایتان را بخرید . » سپس با او خداحافظی کرد و رفت . پیرمرد به فروشگاه رفت . ردیف های زیادی از قوطی و ردیف های زیادی از جعبه های بدون عکس وجود داشت . آنها چه بودند ؟ پیرمرد نمی دانست و دوست نداشت پرسد . او چیزی شبیه به یک قوطی سوپ و یک جعبه اسپاگتی خرید . او چیزی شبیه یک جعبه شکر ، سوپ مرغ و یک کارتن شیر خرید . پیرمرد به خانه رفت و گفت : « من گرسنه هستم ، مقداری سوپ خواهم خورد . » او یک قوطی کوچک را باز کرد . سوپ پیاز ! او گفت : « خیلی بد » ، از سوپ پیاز متنفرم . « او آن را کنار گذاشت . او جعبه بزرگی را که شبیه جعبه اسپاگتی بود باز کرد . اما نوعی کاغذ در آن جعبه بود . پیرمرد گفت : « بدشانشی » ، فکر می کنم بخوابم بهتر باشد . « تا صبح روز بعد خیلی گرسنه اش بود . او از رختخواب

بیرون پرید و جعبه گردی را باز کرد. آن پر از چیز سفید رنگی بود. پیرمرد آن را چشید «اوه، فکر کردم این سوپ مرغ است.» سپس یک جعبه آبی را باز کرد، آن نیز پر از چیز سفید رنگی بود. او آن را نیز چشید. او با اندوه گفت: «صابون» چه کسی میخواهد صابون بخورد؟ او وقتی رفت شیر بخورد، متوجه شد که خامه خریده است. او خامه دوست نداشت اما گرسنه بود، بنابراین آن را خورد. آن شب وقتی همسرش برگشت به او گفت که چطور همه قوطی ها، کارتن ها و جعبه را اشتباهی خریده بود. او گفت: «لطفاً خواندن را به من یاد بدهید.» بنابراین همسرش به او خواندن را یاد داد. حالا وقتی اسباب بازیهای زیبایش را از چوب می ساخت، می توانست نامه هایی را که بچه ها به او می فرستادند، بخواند. و او دیگر هرگز گرسنه نماند.

درس هشتم

سکسکه، سکسکه، سکسکه

شما هرگز نمیدانید آنها (سکسکه ها) چه موقع شروع می شوند. شما در حال خواندن هستید یا شاید بازی می کنید. شما مشغول کار خود هستید. ناگهان دچار سکسکه می شوید. چند ثانیه می گذرد. دوباره سکسکه می کنید. اوه، این سکسکه است. امیدوارم زود برطرف شود. سکسکه بیماری ها بیماری نیستند. آنها فقط اتفاقی رخ می دهند. یکی از عضلاتی که به تنفس شما کمک می کند، بدون دلیل شروع به انقباض میکند. و آن زمانی است که سکسکه می کنید. نه، سکسکه ها بیماری نیستند. اما به اندازه سرماخوردگی ناخوشایند هستند. آنها دردسر بزرگی هستند. ابتدا آنها ممکن است خنده دار به نظر برسند. ممکن است در کلاس نشسته باشید. شما به سکسکه ادامه می دهید. دوستان شما ممکن است شروع به پوزخند زدن بکنند. سکسکه، سکسکه، سکسکه اگر متوقف نشود، چه می شود؟ در این صورت زیاد خنده دار نیست. اگر سکسکه ها خیلی ادامه یابند، می توانند باعث شوند که شما احساس بدی داشته باشید. آنها میتوانند مثل هر بیماری حال شما را بد کنند. آنها می توانند صدمه بزنند. اکثر مردم فکر می کنند که میدانند چگونه سکسکه را متوقف کنند. فقط از آنها پرسید آنها به شما خواهند گفت نفستان را نگهدارید. یا شاید به شما بگویند برای چند دقیقه داخل یک پاکت تنفس کنید. یا در حالی که نفستان را حبس کرده اید یک لیوان کامل آب بنوشید. یا از کسی بخواهید با صدای بلند شما را بترساند. بعضی از این معالجات به نظر می رسد که موثر است. شما میتوانید آنها را امتحان کنید. یکی از آنها ممکن است به شما کمک کند. دکترها کارهای زیادی برای سکسکه نمی توانند انجام دهند. داروهای کمی وجود دارد که گاهی اوقات کمی به متوقف کردن سکسکه کمک می کنند. اما بیشتر دکترها فقط به شما می گویند صبر کنید تا سکسکه ها بر طرف شوند. و آن توصیه

خوبی است چونکه اکثر آنها فقط برای مدت کوتاهی طول می کشند . اما جک اولری خیلی خوش شانس نبود . او قبل از اینکه سکسکه اش برطرف شود ۱۶۰ میلیون سکسکه کرد . آقای اولری رکورد سکسکه را حفظ کرد . او از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۶ بمدت هشت سال سکسکه کرد . سرانجام چه چیزی او را معالجه کرد ؟ نمیدانم . شاید او با یک سکسکه فوق العاده بلند خودش را ترساند .

درس هفتم

حال شما چطور است ؟

« سلام . » « حال شما چطور است ؟ » « صبح به خیر » ، « هنوز غذا نخورده اید ؟ » ، « کجا می روید ؟ »

اینها سلام و احوالپرسی هایی (تعارفاتی) هستند که مردم وقتی همدیگر را ملاقات می کنند ، به زبانهای مختلف به کار می برند . ولی سلام و احوالپرسی چیست ؟ سلام و احوالپرسی راهی برای صمیمی بودن با یک شخص است . آن راهی است برای مودب بودن . آن همچنین راهی برای آغاز گفتگو است . در بسیاری از زبانها یک سوال به عنوان سلام و احوالپرسی به کار می رود . « کجا دارید می روید ؟ » ، « اوضاع چطور است ؟ » اما این چنین سوالاتی واقعی نیستند . آنها به یک جواب کامل و حتی و واقعی نیاز ندارند . مثلاً در زبان انگلیسی متداول ترین سلام و احوالپرسی ، سوال درباره سلامتی شخص است :

« حال شما چطور است ؟ » ولی ما انتظار نداریم که مردم درباره سلامتی خودشان به ما چیزی بگویند . ما از آنها انتظار نداریم که در مورد سردرد یا کمردردشان صحبت کنند ، (حتی) اگر هم (دردی) داشته باشند . مردم به این سوالات با یک عبارت ثابت مانند « خوبم ، متشکرم . » یا « خیلی خوبم ، متشکرم . » جواب میدهند . به همین طریق در کشورهای دیگر که مردم با « کجا دارید می روید ؟ » احوالپرسی می کنند یک جواب ساده « فقط قدم می زنم » کافی است .

لازم نیست توضیح دهید که واقعاً کجا می روید . در اکثر زبانها یک احوالپرسی با « یک گفتگوی کوتاه » همراه است . « گفتگوی کوتاه » یعنی چیزهای کوچکی که ما در آغاز مکالمه درباره آنها صحبت می کنیم . در کشورهای انگلیسی زبان مردم اغلب در باره هوا گفتگوی کوتاهی می کنند . « روز خوبی است ، مگر نه ؟ » « هوای بسیار بدی است . مگر نه ؟ » اما چیز خاصی درباره گفتگوی کوتاه وجود دارد . این گفتگو باید درباره چیزی باشد که هر دو طرف درباره آن نظر یکسانی داشته باشند . منظور از گفتگوی کوتاه این است که به هر دو طرف اجازه داده شود تا در مورد چیزی به توافق برسند . این امر ملاقات اشخاص را آسانتر و راحت تر می کند . مردم معمولاً در مورد هوا توافق دارند بنابراین این موضوع مناسبی (مطمئنی) برای گفتگوی کوتاه است . اما مردم معمولاً در مورد مذهب یا سیاست توافق ندارند ،

بنابراین اینها موضوعات مناسبی برای گفتگوی کوتاه در زبان انگلیسی نیستند . موضوعات گفتگوی کوتاه نیز بستگی به جایی دارد که گفتگو در آن صورت می گیرد . در مسابقات فوتبال مردم در مورد بازی که تماشا میکنند ، گفتگوی کوتاهی می کنند . « بازی خیلی خوبی است ، مگر نه ؟ » در ایستگاه اتوبوس مردم ممکن است در مورد سیستم حمل و نقل اظهار نظر کنند : « اتوبوس ها این روزها خیلی کند هستند ، مگر نه ؟ » در هر زبانی سلام و احوالپرسی ها و گفتگوهای کوتاه بخش مهمی از مکالمه هستند . نحوه احوالپرسی و چیزهایی که مردم درباره اش صحبت می کنند ، اگر چه (با وجود این) ممکن است در یک زبان با زبان دیگر فرق داشته باشد . این نشان می دهد وقتی ما زبانی را یاد می گیریم ، چیزهایی بیشتر از کلمات و گرامر برای یاد گرفتن وجود دارد . ما همچنین باید رفتار اجتماعی مردمی را که به آن زبان صحبت می کنند ، یاد بگیریم .

تهیه و تنظیم

دیرستان خوارزمی شهرقدس (استان تهران)